

نادانی‌ها و لغزش‌ها

هل یتوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون «قرآن مجید»
آبادانایان و نادانان یکسانند ؟

✦ نبرد زندگی

✦ جهل و نادانی يك عامل قوی است

✦ ساده لوحی دختران

نبرد زندگی

زندگی روزمره خود را از نظر میگذرانیم ، وضع روحی خود را مورد مطالعه قرار
میدهیم ، تن و روح خود را خسته و کوفته میباییم ، گویی از میدان نبرد برگشته ایم ؛ صحنه
حیات بی شباهت بیدان چنك نیست از آغاز صبح تا شام افراد اجتماع همه در تلاش و
نبرد میباشند .

آموزگار با تجهیزات علمی خود بچنك جهل و نادانی میرود ، سعی میکند نادانی
را از مغز و افکار شاگردان دور سازد ، دانش آموزان با فرا گرفتن اصول اخلاقی
و روشهای تربیتی ببارزه با تمایلات منحرف کننده خود میروند . قاضی در پشت میز
قضات با امیال نفسانی خود در چنك و نبرد است میخواهد خادای محبوبش شخصی را از
سرداه خود بر دارد و با صدور حکم واقعی ، وجدان را آسایش بخشد .

اگر از افراد جامعه صرف نظر کنیم می بینیم این تنازع و تراحم در خود اجتماع نیز وجود
دارد ، عوامل سعادت و صلاح اجتماعی از آموزشگاهها و محافل علمی و کانون های اخلاقی
همه در برابر مظاهر فساد و بی عدالتی ها صف آرائی کرده اند ، صحنه عجیبی است ؛ در يك
طرف امیال منحرف کننده بشری و در طرف مقابل قوانین دینی و عقلی قرار گرفته است ، هر
کدام میخواهد دیگری را در خود هضم نموده از میان بر دارد و بیکه تا زمینان اجتماع گردد .

آنچه بدیهی و روشن است این نکته است که پیروزی و شکست هر يك از این دو، مولود ضعف و توانایی آنهاست هر گاه یکی از این دو جناح نیرومندتر از دیگری باشد شکست و محکومیت طرف دیگر مسلم و قطعی خواهد بود.

در فضایی که ما از آن استنشاق مینمائیم تقریباً مقدار زیادی از میکروبهای بسیاریهای گوناگون وجود دارد، این میکروبها هر لحظه میخواهند از راه هوا، غذا، و اشیاء مختلف که در معرض تماس انسان است بخانه تن ما وارد بشوند و سلامتی ما را تهدید کنند در عوض تن ما با تمام نیروهائی که با آنها مجهز است در برابر این دشمن نامرئی، صف آرائی کرده از ورود آنها ممانعت مینماید، و اگر یکی از آنها وارد مملکت تن گردد، نیروهای جسمی همه یکباره بر این دشمن گستاخ حمله ور شده میخواهند او را نابود سازند.

اجتماعی که مادر آن زندگی میکنیم و از هوای او خواهی نخواهی سعادتی و خوشنودی استنشاق مینمائیم، مملو از میکروبهای امراض روحی و روانی است اگر خواهان سعادت و خوشبختی باشیم باید عوامل فسادهای معنوی را کم کرده در عوض موجبات سعادت را تقویت نمائیم در شماره قبل موضوع سخن ما را جمع بملل بی عفتی بود؛ که دامنگیر بسیاری از افراد اجتماع گردیده است اکنون برای اینکه عوامل لجام گسیختگی کاملاً روشن شود بیکدیگر از علل آن اشاره میشود تا شاید پس از شناخت دردهای اجتماعی فکری برای درمان آن بنمائیم.



جهل و نادانی یک عامل قوی است.

بعقیده ما یکی از علل پیدایش بی عفتی جهل و نادانی است؛ این عامل علاوه بر ایجاد فساد در گسترش آن نیز تأثیر بسزائی دارد.

برای اینکه تأثیرات این عامل روشن گردد میباید به پرونده‌هایی که در محاکم قضائی و جزائی کشور تشکیل مییابد و یا اصولاً جنایات و تباهی‌های بشری که در اجتماع بشری پدید میآید مراجعه کرد؛ تا روشن گردد که چه عواملی موجب این صحنه‌های دلخراش بوده است. اگر نگوییم که مقدار زیادی از اینها معلول نادانی بشر است، بطور مسلم يك سوم از عصبانیهای جنس دوبا؛ معلول فقدان دانش و بینش است. بدون پرده پوشی باید اعتراف کرد که عده‌ای از جوانان ما مع از دختر و پسر، دچار امراض جسمی و روحی میباشند؛ فسادهای اجتماعی آنان را در خود هضم کرده است برخی از این جوانان بمواد کشنده و خانمانسوزی مانند الکل و هرورئین معتاد میباشند، و ناگفته پیداست که این عده پس از اندک زمانی سرمایه

جسمی و معنوی خود را از دست می دهند ، در اینجا است که روی تعالیم غلط و ناروای اجتماعی یکی از دوزخ را متأسفانه در پیش می گیرند : یادست بخود کشی و انتحار میزنند و یاد را از دست دادن اعصاب راه تیمارستان را در پیش می گیرند .

آیا میتوان گفت که جهالت و نادانی در این گمراهی دخالت نداشته است ؟ ما نمیگوئیم که علت گمراهی فقط جهالت جوانان میباشد بلکه میخواهیم بگوئیم چون در اجتماع کنونی عوامل فساد بطور متعدد وجود دارد اگر اندکی دانش و بینائی وجود داشته باشد ممکن است این عامل آنان را از شکست معنوی بازدارد .

در ممالکی که رشد اجتماعی آنها زیاد است سعی میشود که سطح معلومات عمومی را بالا بیاورند . در چنین جوامی عواقب ناگوار زشتیها و افراطها را برای همه افراد بوسیله عوامل متعددی روشن و آشکار مینمایند و سعی میشود که حس واقع بینی در مردم بیشتر شود ، زیرا بدون تردید قسمت زیادی از فسادها ، معلول ظاهر بینی و ساده لوحی است .

کراراً از گوشه و کنار شنیده میشود که دختری از خانه پدرش فرار کرده و مدتی است که ناپدید شده است و با پسری از خانه رفته و مدتی است که بخانه بازگشت ننموده است ؛ آیاتا کتون درباره علل این فرارها تحقیقاتی شده است و آیا برای جلوگیری از پیش آمدن این حوادث چاره ای اندیشیده اند آیاتا کتون دیده شده که یکی از روزنامه های کشور برای سعادت نسل آینده ، بجای چاپ و ترسیم عکس های نیمه عریان هنرپیشگان سینما ، این موضوع را مطرح کرده برای روشن شدن علل آن از همه افراد فهمیده و دانشمند استمداد بجوید . بنظر ما یکی از عواملی که موجب این پیش آمد های ناگوار میگردد جهل و نادانی طبقه جوان است .

دختری ساده از همه جای خیر دوست دارد از محیط خانه بیرون آمده آزادانه گردش گردش کند . خاطرش از هر پلیدی و زشتی پاک است و بهر چیزی از دریچه پاک و صفامینگرد با همین سادگی و ناپختگی ؛ باب ارتباط و معاشرت را باز میکند ؛ همه را راستگو میدانند بقول و قراردادها ایمان دارد ، وعده هایی که با اشخاص میکند در نظر او همانند وعده های آسمانی و ملکوتی میباشد . هر لحظه خود را بدور نمای سعادت و دروغی و ساختگی نزدیک تر میسازد ، براهنمائیهای عقل و بندهای خیر خواهان با نظر بدبینی مینگرد روی همین محاسبات غلط و اندیشه های خام ، خود را بدست خویش بورطه هولناک « سقوط » نزدیک میسازد .

ساعتها و روزها هفته‌ها بلکه ماهها میگذرد، گرمیها مبدل سردی میشود در این هنگام ساختگی بودن صحنه‌ها آشکار میشود و پی میبرد که این همه ظاهر سازیها برای رسیدن به تالیات سرکش بوده است؛ کم کم پرده‌های غفلت از برابر دیدگان دخترک ساده بر کنار رفته درمی یابد که با چه خامی و ناپختگی گوهر عفت خویش را برایگان ازدست داده است!! ای کاش عاملی که او را بچنین روز تیره افکنده گریبان او را در می ساخت؛ ولی بدبختانه همین عامل دوباره به سر راه او آمده و راه خطرناکتری برای جبران این شکست معنوی با پیشنهاد میکند و او را در انتخاب یکی از آن دو راه که گفتیم؛ آزاد میگذارد آری نادانی، همان عاملی که او را از اوج عصمت بزر آوردا اکنون فرمان میدهد که با باید اقدام بخود کشی کند یا به زندگی ننگین تن در دهد.

در حالیکه عقل و منطق برخلاف این دستور میدهد و میگوید میباید از شکست گذشته تیر به اندوخت و در زندگی آینده از این خاطره تلخ؛ درس عبرتی گرفت.

در همان حالی که او در باره بدبختی و شکست خود فکر کرده و گاهگاهی قطرات اشکی اذدل سوخته و پرحسرت او بر روی گونه‌هایش می غلطد، نیداند، که فرشتگان لطف الهی گرداگرد او حلقه زده بالهای مهر و شفقت خود را بر روی این فرد گناهکار می گسترانند و ضمانت در گوش دل او پیامی از مهر و لطف بی پایان الهی میدهند و میگویند که پروردگار مهربان شکست خوردگان را دوست داشته در انتظار دیدار و ملاقات آنان میباشد.

ساده لوحی دختران

چقدر خوب بود در مدارس دخترانه و پسرانه بهمان اندازه‌ای که سعی میشود بر حجم معلومات دانش آموزان افزوده گردد، اندکی از آن مقدار هم صرف یاد دادن واقعیات زندگی میشد؛ در ساعات معینی مسائل اساسی زندگی برای آنها تشریح میگردد تا در دوران تحصیل از مرحله حساس زندگی بر کنار نمانند و طرز تفکرات آنها عمیق و پرازش گردد ولی متأسفانه این قسمت در برنامه‌های فرهنگی دیده نمیشود، و اگر هم از نظر قوانین فرهنگی پیش بینی شده باشد متأسفانه در عملی کردن آن کوتاهی شده و میشود و در نتیجه نوع دانش آموزان دارای افکاری ساده و از مسائل حساس زندگی دور میباشند.

روزنامه اطلاعات در شماره یازدهم آبانماه می نویسد: «جوانی در یکی از نامه‌هایش برای دختری نوشته بود، در باره عشقمان با پدرم صحبت کردم قرار شد اگر تو هم مرادوست بداری با هم ازدواج کنیم و او هر دوی ما را با هم ریگاب فرستد»

نمیدانی هوای کالیفرنیا برای یک زندگی عاشقانه چقدر لذت بخش است البته دختر خانمی که این نامه باو نوشته شده بود شخصاً شکایتی از این جوان نکرده بود بلکه جریان را بهمشاگرد خود گفته بود و چون این همشاگردم حسادت کرده بود که چرا چنین عاشق پول داری ندارد! جریان را بنادر این دختر گفته ، و کار بشکایت رسیده بود جریان جالبی هم پس از دستگیری این جوان پیش آمد ؛ زیرا وقتی جوان عاشق را گرفتند و جیبهایش فقط يك ريال و نیم پول و يك بلیط اتوبوس و ده نامه عاشقانه بود وقتی دخترك فهمید که جوان در نامه های عاشقانه خود دروغ برایش مینوشته مصرا نه علیه وی شکایت کرد ، و جوان زندانی شد .



آنچه را که نمیتوان انکار کرد این موضوع است که بسیاری از پسران تحصیل کرده بانواع گوناگون در صدد فریب دادن دختران هستند ، و در راه رسیدن باین هدف از هیچ امری روی گردان نیستند ، و شبانه و روزانه حوادث گوناگونی در همین موضوع در روزنامه منعکس میگردد ، ولی باین همه چرا باید يك دختر تحصیل کرده بامعلوماتی که مشکلتزین مسائل جبر و هندسه را حل میکند در برابر يك موضوع ساده زندگی آنها بسیار کوچک آتقدردانان و ضعیف باشد که تا از شخصی نام کالیفرنیا رامی شنود باور کرده بدان اعتماد مینماید ، و شبها ذیابیمهای شهر کالیفرنیا را در خواب می بیند !

اگر این پسر پیشنهاد میداد که قبل از فراهم آمدن مقدمات سفر ؛ خوبست شبها در خیابانهای زیبای تهران قدری باهم الفت بگیریم آیا این دخترك ساده این تقاضا را نمیپذیرفت؟ و اگر جواب مثبت میداد آیا این دید و بازدیدها بر احوال خطرناکی نمیکشید؟ !

آری آنچه مسلم است حسادت همشاگرد تمام نقشه های آن پسر و رؤیاهای لذت بخش تو خالی آن دخترك را نقش بر آب کرد و در موقع مناسبی برده از روی کار بر کنار رفت چه اگر قدری دیرتر برده از این راز نهانی برداشته میشد شاید کیفیت تشکیل پرونده تغییر یافته و بناوین شکایت دگرگون میشد .

ای کاش این شکست اخلاقی که در اثر نادانی و ظاهر بینی دامنگیر نسل جوان شده بهمینجا خاتمه مییافت ولی متأسفانه دامنه آن روز بروز در گسترش است .

باری باید یکباره دز برابر عوامل فساد مردانه قیام کرده نقشه مبارزه جدی و قاطعی برای آن طرح کرد ، والا اگر وضع بهمین منوال باشد بدبختی و بیچارگی از در و دیوار این اجتماع خواهد بارید .

درخاتمه خوبست خوانندگان عزیز این خبر را که در روزنامه اطلاعات شماره سیزدهم آذرماه درج شده یکبار دیگر مطالعه کنند و دریابند که کار فساد و تباهی یکجا کشیده است :

«امروز خبر نگار ما خبر تکان دهنده ای بدست آورد ، خبریکه بدست خبرنگار ما رسیده حاکی است که سه دختر دانش آموز یکی از دبیرستانهای دخترانه که گو یامعتاد بهروین بوده اند ، بعلت نرسیدن هروین در دبیرستان بیهوش شده اند ؛ اولیاء دبیرستان بلافاصله جریان را پیدران این سه دختر اطلاع داده و آنها را با یک آمبولانس بخانه هایشان فرستاده اند» ! ! .

آری در مملکت مادخران بقمازا والکل وهروین معتاد میباشند ، ولی در مملکت زنده الجزائر سینه های خود را در برابر توپ و خمپاره دشمنان سپرمی سازند و شیره جان خود را فدای راه دفاع از حریم وطن مینمایند ! .

فقیر بی نیاز !

سلیمان بن علی عباسی که در عصر سلطنت عباسیان فرماندار اهواز بود ؛ شخصی را پیش خلیل بن احمد ، که یکی از دانشمندان معروف علم ادبیات و فن شعر بود فرستاد ، تا برای تعلیم و تربیت فرزندان وی باهواز برود ، خلیل که از اخلاق و رفتار سلیمان بیزار بود نان خشکی بیش فرستاده سلیمان گذارد و گفت چیز دیگری ندارم ولی تا وقتی همین نان خشک را پیدا کنم بمانند سلیمان احتیاجی ندارم و این چند شعر را در جواب نوشت :

ابلف سلیمان انی عنه فی سعة و فی غنی غیر انی لست ذامال
والفقر فی النفس لافی المال نعرفه و مثل ذالك الفنی فی النفس لا المال
ازمن سلیمان بگو که من از او بی نیازم - با اینکه ثروتی ندارم .

فقیر کسی است که روح فقر دارد نه آنکه مال ندارد همچنین ثروتمند کسی است که استغناء طبع داشته باشد .